

دودمان عسکو

درمازندان

عموی خود گردید و او هم در قریه جاز ما بلوک دو هزار تنکابن در گذشت - سید رکابزن کیا - از اولادان المؤمن بالله بود که فرمانداری بخش تنکابن و رامسر را داشت و او در بادی امر بر حسب امر سید قوام الدین که تاج الدین محمد برفجائی بخشدار طالش را برسالت نزد او جهت کمک و مساعدت باسید علی کیا واقوام او فرستاده بود قبول امداد به سید علی کیا را نموده و بخش گرمه رود را برای نشیمن آنها برقرار کرد و بجهت دستگیری امیره (۱) نوباشا که ناحیه ارانکورا در تحت تصرف خود داشت و باسید علی کیا واقوام وی و سادات دشمنی میورزید بایعت سید علی با مشار الیه جنگ نمود و چون امیره نو پاشا پسر عم خود امیره جهان فرماندار لاهیجان را هم بکمک خود خواسته بود

۱- علت بکار بردن کلمه امیره بجای امیر روی این زمینه بوده که چون در لهجه های گیلانی ومازندرانی در پیوستن دو کلمه بهم زبری بر آخر کلمه یکم می افزایند همین زیر است که در نوشتن ها میشود - در امیره نو پاشا واتوز و امیره دیساج همین زیر است ها شده و ربطی بمعنای کوچککی ندارد مترجم

سید رکابزن کیا دید با آنها همه قشون او را تاب مقاومت نیست لذا از سید علی عذر خواسته و گفت بدون شما در این ناحیه خطرناک و خوف شرمندگی را برای من دارد سید علی نیز از گرمه رود بصوب مازندران حرکت کرد و سید رکابزن کیا با امیره نوپاشا بنیاد صلح نهاده و منازعت را بمصالحت تبدیل نمودند.

بعد از وقوع این مصالحه امیره نوپاشا و امیره جهان هریک لشکر خود را فرمان ازگشت دادند مابین امیره نوپاشا و پسر عمش اندک منازعه بود که امیره جهان بدان سبب از او دلگیر بود و امیره نوپاشا برای رفع این کدورت ده پاره از قراء خود را بامیره جهان بخشید ولی در باطن از وی بیمناک بود تا آنکه کس پیش سید رکابزن کیا فرستاد و با او در این زمینه گفتگو کرده و مقصود خود را که عبارت از قتل امیره جهان و تسخیر لاهیجان بود بسید گفت سید رکابزن گیاهم با او تعهد در کمک بانجام این امر نموده و هر دو باجمعی از سپاهیان بعنوان مصالحه با امیره جهان بطرف ملاط حرکت نمودند در نزدیکی ملاط به قریه پیرشکوه بآن عده از همراهان خود دستور دادند که در آنجا مانده و از دنبال ایشان بیایند و خود شان بطرف ملاط رفتند چون امیره جهان از آمدن ایشان آگاهی یافت باعده ازندمای خود به پیشواز آنها آمد و قتیکه بهم نزدیک شدند رکابزن کیا به نوپاشا گفت کار از آن شما است نوپاشا گفت نه از آن شما است گفت و شنید ایشان را امیره جهان حمل بر آن میکرد که مصالحه و معافه که

با او خواهند کرد باهمدیگر تکلیف میکنند رکابزن کیا زوبینی که در دست داشت برچشم امیره جهان زد چنانکه از قفا بدر آمد در حال امیره جهان بیفتاد و جان تسلیم کرد و نوکران امیره مقتول غوغا کردند ولی لشکر امیره نوپاشا و سید بطوریکه وعده کرده بودند در رسیدند و نایره قتال اشتعال یافت و بسیاری از نوکران امیره جهان بقتل آمدند امیره جهان را سپهسالاری از قبایل او بود بنام امیره محمد بن جلال الدین که در انواقعه فرار نموده لاهیجان آمد .

امیره نوپاشا وسید رکابزن کیا پس از این واقعه عازم تسخیر لاهیجان شدند چون خبر حرکت آنها به امیره محمد بن جلال الدین اسپهسالار رسید امیره محمد و امیره بهلوان فرزندان مرحوم امیره جهان را برداشته به خرابود بخانه گیاشر باشاکوشیج برد و بدو ملتجی گشت و ایشان را آنجا گذاشته خود نزد امیره (انوز کهدمی) رفت و گفت فرزندان امیره جهان شما التجاء آوردند و چون مظلومند توقع مدد دارند امیره انوز کهدمی بر فرزندان امیره جهان رحم کرده ملتمس محمد بن جلال الدین را مبدول و لشکر کهدم را جمع ساخت و بصوب لاهیجان حرکت نمود امیره نوپاشا بی ضرب تیر و شمشیر به جغل در آمد و بر تخت بنشست و رکابزن کیارا بشهر لاهیجان فرستاد . چون مردم لاهیجان از توجه امیره انوز کهدمی بخونخواهی امیره جهان بسمت لاهیجان آگاهی یافتند همگی باهم اتفاق کرده هنگام صبحگاهی برکابزن

کیا هجوم کردند سید چون از واقعه اطلاع حاصل نمود بگریخت مردم از دنبال او برفتند و بر در مسجد اسبه شوران بدو رسیدند و بضرب تیر و شمشیر از اسب فرودش آورده بقتل رسانیدند و ریسمان در هردو پای او بسته در میان بازار لاهیجان برده بدار آویختند و این واقعه در سال ۷۶۹ هجری بود .

امیره نوپاشا چون خبر اینجاده را شنید بگریخت و به گوه رود بار رفت و از آنجا به رانکو عازم شد پس از آن تمامی لاهیجان بدست فرزندان امیره جهان پیافتاد و امیره نوپاشا در رانکو پسر رکابزن کیا را تسلی داده و او را بفرمانداری تنکابن منصوب نمود بعد از مدتی ریاست فرمانداری تنکابن و رامسر از دست اولادان سید رکابزن کیا بیرون شده و ایشان یکی از قراء تنکابن که مشهور به شرابه کلایسه است. توطن اختیار نمودند و دولت ایشان بیابان رسید .

سادات ملاطی بیه پیش

شبی سید قوام الدین مرعشی در خواب دید که چهار دست باز بنزد او آورده اند یکی را خود بدست گرفت و سه دیگر را بین پسر و برادران خویش قسمت نمود چون روز شد کسی را بنزد سید علی کیا که پس از خروج از تنکابن بآمل نزد سید قوام الدین میزیست فرستاد و از احوال قتل امیره جهان و رفتن امیره نوپاشا و رکابزن کیا بلاهیجان و کشته شدن رکابزن کیا و فرار امیره نوپاشا برانکو و تفویض نمودن بخش تنکابن را به پسر سید مقتول آگاهی

داده و بایشان نوید تسخیر تنکابن و گیلان را داده و دستور جمع آوری سپاه و حرکتش را بصوب تنکابن داد و گفت فرزندان خود سید کمال الدین فرماندار ساری و سید رضی الدین فرماندار آمل تأیید کرده ام که برای همراهی باشما از دنبال قشون خود را برداشته و بیایند .

چون سید علی کیا به نواحی تنکابن رسید باساداتی که آنجا بودند بمحاربه و مدافعه قیام نمود و به نمکواره رود سر که سرحد رستمدر و تنکابن است جنگ بزرگی واقع شد و لشکر سید علی کیا بسیاری مجروح و مقتول گشتند اما سید اسنقات نموده و محاربه را قیام ساخت و مدت یک هفته همچنان نایره قتال اشتعال داشت و هر روز مردم تنکابن دسته دسته بنزد سید علی آمده و باو بیعت میکردند و سید ناصر کیا که یکی از اسادات بزرگ تنکابن بوده با کاگو اردشیر از بزرگان آنجا بخدمت سید رسیده و بیعت کردند چون فرزند رکابزن کیا دانست که کار از دست رقت فرار نموده و بموضعی که مشهور به کرز مانسر و یکی از قلاع آن ناحیه بود پناهنده شد و از آنجا هم به کرجیان نزد امیران آنجا رفت .

سید علی قلعه کرز مانسر را از دست گماشتگان پسر رکابزن کیا پس از وقوع جنگی بزرگ گرفت فرزند رکابزن کیا چون چنان دید بنزد امیره نوباشا برانکو رفت و صورت حال معروض داشت .

امیره نوباشا لشکر جمع کرده متوجه قلعه کرز مانسر شد .

سید چون از آمدن امیره نوباشا بطرف قلعه آگاهی یافت برادر خود سید هادی کیارا بر انقلعه باز داشت و خود با معدودی چند از لشکر مازندران که انتخاب کرده بود از قلعه بیرون آمده و از بیراهه عازم رانکو شد و خانه امیره نوباشا را غارت و آتش زد . چون امیره نوباشا از واقعه اطلاع حاصل نمود فوراً برای تلافی و دستگیری سید بطرف رانکو حرکت کرد و چون برانکو رسید سید علی از راهی که آمده بود به قلعه مذکور بازگشت و تنکابن را بتصرف خود درآورده وقایع را بجهت سید قوام الدین نوشت و در خواست دستور از ایشان نمود .

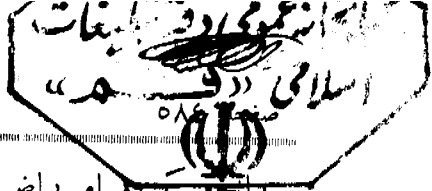
سید قوام الدین در پاسخ نگاشت که چون برادر شما سید هادی آنچه لازمه شجاعت بود در اینجنگ بجای آورد صلاح در آنست که فرمانداری بخش تنکابن را بدو محول دارید و بعداً اقدام بدفع امیره نوباشا بنمائید .

سید علی نیز همچنان رفتار کرد و متوجه امیره نوباشا که در این زمان بافرزند رکابزن کیا لشکر بیشماری جمع نموده بود شد و بس از رسیدن دولشگر بهم جنگ بزرگی در گرفت و سید ناصر کیا که در ابتداء باسید علی بیت کرده بود در اینجنگ رشادت فوق العاده از خود بروز داده و بسیاری از نوکران امیره نوباشا را بکشت و نوباشا منهزماً به رانکو رفت و چون در خود تاب مقاومت باسید علی را ندید کس برسالت نزد سید فرستاد و تقاضای

مصالحه نمود بدین نحو که بخش تنکابن از آن سید باشد و او هم فرزند رکابزن کیارا از نزد خود دور سازد .

سید علی پس از مشورت با بزرگان تنکابن و در یافت نظریه ایشان حاضر بصلح بانو پاشا شد و برای ملاقات با او عازم رانکو گردید امیره نوپاشا به ملاط آمد و سید به خرشتم چون خیر مصالحه امیره نوپاشا با سادات بسمع امراء بیه پیش رسید امیره دباچ بن علاء الدین اسحقی و امیره محمد تجاسبی رشتی و امیره انوز کهدمی و امیره شفقی هر يك نامه نوشته و چند تار موی ریش خود را کنده در میان نامه نهاده نزد امیره نوپاشا فرستادند و اظهار داشتند اگر تو دیوانه شدی قصه دیگر است والا چه معنی دارد که سادات که خونی تو باشند و پدرت را کشته و خانمان تو را بتالان داده اند و تنکابن را متصرف شدند بمدد و معاونت ایشان مشغول و بدفع بنی اعمام خود قیام نمائی و هیچ میدانی که آنچه میکنی چیست تو خانه خود را خراب و خانه مارا هم خراب خواهی کرد .

امیره نوپاشا چون نامه های مزبور را بخواند با نوکران خود مشورت کرد که اکنون صلاح کار چیست و چه باید کرد تمام گفتند که آنچه امراء بیه پیش نوشته اند درست است و تدبیر آنست که شما نزد سید بفرستید و بگوئید که اگر دعوی امامت میکنی مارا از شما کرامات مطلوب است و اگر سر فرمانداری داری آن قصه دیگر است و بتو اعتمادی نمیتوان کرد و همکاران ما



بدانچه کرده ام راضی نیستند چون قاصد پیغام امیره نوباشا را به سید رسانید دانست که امیره از عهده عهد خود برگشته است یا-سخ داد که بامیره بگو کرامات دگرچه باشد که من از مدرسه ملاط باعصا و جبه بیرون رفتم و بدرت را کشتم و اموال تورا بتاراج بردم و ناحیه تنکابن را متصرف شدم و اکنون تو را هم هدف تیر بلا خواهم ساخت چون قاصد برفت سید به تنکابن حرکت کرده و مشغول جمع آوری لشکر شده و بمازندران هم بطلب مدد فرستاد و گروهی از مازندران بخدمتش بیوستند امیره نوباشا هم بجمع لشکر پرداخت و خود را آماده دفاع کرد .

سید بالشکر خود عازم تسخیر رانکو شد و بناحیه سیاهگله رود با امیره رو برو شدند و دو روز متصل جنگ نمودند عاقبت امیره شکست یافته برانکو متواری شد و سید به مسجد مبارک کیلاکجان که از مستحذات ناصر الکبیر بود نزول نموده مردم رانکو از اطراف برای بیعت نمودن نزد سید می آمدند .

سید بعد از يك هفته توقف عازم رانکو شد امیره نوباشا چون خبر آمدن سید را بشنید بازن خویش خود را بساحل دریا رسانید و چون خواست بکشتی رود زانش دستار او را از سرش برداشت و گفت بیش از این بانو همراهی نمیکنم هر جا که خواهی برو و خود سوار اسب شده تازان رانکو بازگشت و سید علی کیا بدون جنگ برانکو در آمد و آن ناحیه را متصرف شد و فرمانداری